



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

چه هراسی دارد، تربیت کردن!

عبدالعظیم کریمی

این راه را نهایت صورت کجا توان بست

کش صد هزار منزل، بیش است در بدایت
"حافظ"

چه هراسی دارد تربیت کردن! اما چگونه است که ما به هراس نمی‌افتیم؟ چگونه است که در هنگام شکل دادن روان و عواطف کودکان به هراس نمی‌افتیم و چگونه است که در هنگام جراحی روان و شخصیت متربیان به دلهره و اضطراب دچار نمی‌شویم؟ این در حالی است که در هنگام جراحی یکی از اعضای جسم کودک همگی به فقدان توانایی خود اعتراف می‌کنیم و تنها متخصص رشته جراحی را لایق این اقدام حساس و ظریف می‌دانیم. چگونه است که اگر از ما بخواهند به "جراحی مغز" یک کودک دست‌زینم، فوراً و بدون تأمل از صحنه بیرون می‌رویم و از عظمت و حساسیت این کار بزرگ و تخصصی به خود می‌لرزیم و می‌دانیم که دست‌زدن به حساس‌ترین عضو بدن که مرکز فرماندهی پیامهای عصبی و شیمیایی است ممکن است چه پیامدهای مرگ‌آفرینی را در برداشته باشد. از این رو بلادرنگ به عجز و ناتوانی خود اعتراف می‌کنیم و حتی از فکر کردن به آن نیز دچار هراس و دلهره می‌شویم و از خود سؤال می‌کنیم که: مگر ممکن است کسی بدون تخصص و بدون بهره‌گیری از آموزشهای پیچیده و مهارت‌های علمی و تجربی بتواند جرأت دست‌زدن به مغز آدمی را داشته باشد؟ چرا که حتی جراحان ماهر و حاذق و متخصصان مغز و اعصاب که سالیان دراز به این مهارت‌ها مشغول بوده‌اند، هر بار که به قصد

جراحی این عضو حساس اقدام می‌نمایند با همه هوشیاری و توانمندی و تخصصی که دارند باز هم در آن لحظه نوعی هراس و دلهرهٔ تکان‌دهنده به آنان دست می‌دهد که نشان‌دهندهٔ عمق آگاهی و هوشمندی آنان است. پس چگونه است که ما برای دستکاری احساسات و عواطف کودکان، و اصلاح شخصیت آنان هیچ‌گونه اضطراب و دلهره‌ای نداریم و هرچه به ذهنمان رسید، به عنوان راه‌حل تربیتی و روشهای درمانی ارائه می‌دهیم؟

آیا تربیت، یا اصلاح شخصیت و تغییر رفتار یک انسان که نوعی جراحی روانی محسوب می‌شود، هراسی کمتر از جراحی مغز و اعصاب دارد؟ آیا وقتی کودک دچار افسردگی، شب‌اداری، ناخن‌جروی، اضطراب جدایی و ... می‌گردد، می‌توانیم با هر نسخه‌ای که به ذهنمان می‌تراود، راه‌حل درمانی ارائه بدهیم، بدون اینکه بدانیم این‌گونه راه‌حل‌ها چه عوارضی به دنبال خواهد داشت؟

شواهد بالینی و تجربیات شهودی نشان می‌دهد که اختلالات و ناهنجاری‌های رفتاری در کودکان، غالباً هنگامی شدت می‌یابد که افرادی تحت عنوان درمانگر و یا بزرگسالانی در قالب اصلاح‌گر به درمانگری و اصلاح‌گری می‌پردازند و به عبارتی دیگر پدیدآیی و افزایش اختلالات از زمانی تشدید می‌شود که اقدامات درمانی و دستکاری‌های روانی و عاطفی بر روی کودک آغاز می‌شود، و این یعنی یک فاجعه و یک تراژدی دردناک در جریان تربیت! و به تعبیر مولانا:

هرچه کردند و علاج و از دوا

گشت رنج افزون و حاجت ناروا

از هلیله قبض شد، اطلاق رفت

کرد.

آب آتش را مدد شد، همچو نفت تا چه اندازه اطمینان داریم که روشهای به کار گرفته شده در اصلاح و درمان کودکان پیامدهای مثبت به همراه داشته است؟ کدام تحقیق، با کدام روش علمی و کنترل شده توانسته است آن دسته از کودکانی را که دچار اختلال هستند و روشهای درمانگری در مورد آنها اجرا می شود، با آن گروه از کودکانی که همان اختلالات را دارند، اما در جریان درمان و دستکاری روانی قرار نمی گیرند، مورد مقایسه قرار دهد تا معلوم شود که چه بسا مشکلات و اختلالاتی که کودکان و نوجوانان دارند، اگر بطور ناشیانه و عجولانه دستکاری نشود، شانس بهبودی شان بیشتر و مطمئن تر از زمانی است که چندین نفر از چندین موضع با انواع روشهای سطحی و حدسی به جراحی های روانی پردازند؟

چگونه است که بزرگان تعلیم و تربیت و پرورشکاران برجسته و ورزیده با صراحت و تواضع و فروتنی به ناتوانی خود در تربیت و اصلاح متریان اعتراف می کنند و هرچه میزان آگاهی آنان از پیچیدگی های تربیت افزون تر می گردد، هراس و دلهره آنها نیز نسبت به تربیت و دستکاری روان و عواطف متربی بیشتر می شود؟ که فرمود: *ثمره العلم، الخوف*

براستی تا چه میزان از آثار درمانی تجویزهای روان شناختی خود آگاهی داریم؟ آیا بررسی کرده ایم که روشها و نسخه های درمانی ما بر روی فرزندان و دیگران چه تأثیراتی را به دنبال داشته است؟

به نظر می رسد که اگر منصفانه قضاوت کنیم و برای یک بار هم که شده است از تب حرف و نصیحت و از هیاهوی عمل زدگی باز ایستیم و پرده های خودمداری و خودنگری را کنار بزنیم و از درون روزمرگی ها، غرقه سازی ها و دل مشغولی های کنونی به در آیم و از بیرون، از فراز و از خارج گوید، به آنچه انجام می دهیم و در حال انجام دادن آن هستیم بنگریم، قطعاً به گونه ای دیگر داوری خواهیم کرد و اگر اندکی خوف و هراس عالمانه و تجزیه و تحلیل عاقلانه داشته باشیم، دچار هراس و دلهره تکان دهنده ای خواهیم شد و احساس گناه سراسر وجودمان را فرا خواهد گرفت، احساس گناهی که البته با نوعی تقدس و پاکی همراه است، زیرا آنچه تاکنون انجام داده ایم با نیت خالصانه و به نام تربیت و به قصد اصلاح بوده است، اما محصول و نتیجه نهایی آن چیزی جز آسیب زایی در شخصیت کودک و تشدید مشکلات او نبوده است!

اگر اندکی از حرکت کورکورانه بازایستیم و تأمل و سکوت و سکون موقتی را در این "لولیدن" ها و "دور زدن" ها برقرار کنیم، اگر چشم بصیرت از درون این امواج تبلیغاتی، سخن پراکنی ها و کارخانه رهنمودسازی بگشاییم و اندکی به پیامدها، عواقب و عوارض ناخواسته و پنهان و ناخودآگاه به ثمر نشسته آن بنگریم، بدون تردید سراسر وجودمان را

اما چه بسیارند افرادی که با اندک بضاعت علمی و آگاهی، با شجاعت و بی باکی و بدون پروا، از روی آسوده خاطر و اطمینان قلب برای هر فردی با هر نوع مشکلی نسخه هایی آماده و فرمول هایی از پیش تعیین شده دارند و تربیت را همچون کتاب "هنر آشپزی" تلقی می کنند که برای آن دستورهای یکسان و مشخصی وجود دارد که باید به ترتیب رعایت



محض توقف این وسیله یدککش ، همه چیز فرو می‌نشیند و همه ساخته‌ها و پرداخته‌های بیرونی که تنها متری را از بیرون تزئین و از درون تهی کرده بود به یکباره رنگ می‌بازد! در چنین شرایطی و با چنین بصیرتی احتمالاً اقرار خواهیم کرد که راه را " وارونه " رفته‌ایم و پیداست که اگر هر چه زودتر از این حرکت وارونه دست بکشیم ، از دور شدن از مقصد جلوگیری کرده‌ایم و این توقف، عین حرکت است و آن حرکت ، عین برگشت و سیر قهقرایی است .

به نظر می‌رسد که ما بعضاً ، تربیت را با

هراس انسانی و دلهره وجدانی در برمی‌گیرد. اگر از سطح امواج طوفانی تلاشهای کور که در قالب طرح و برنامه و دستورالعمل و توصیه و نصیحت‌های تربیتی شکل می‌گیرد فراتر رویم و اگر این فرانگری را با تأمل و تأنی همراه سازیم ، بدون تردید از حرکت باز می‌ایستیم و ارايه ، یدککش تربیت را که "بکسل وار" ^۲ کودکان را به دنبال خود می‌کشد نگه داریم ، خواهیم دید آنچه تاکنون به دنبال خود کشانده‌ایم از هرگونه انگیزه درونی تهی بوده است و تنها با وسایل نقلیه بیرونی که با مکانیزم‌های تشویق و تنبیه و... همراه بوده است آن را حرکت داده‌ایم و به

او را از ریشه نابود کرده‌ایم، و هر قدر به آبادانی ظاهر او بپردازیم، از پروراندن باطن او غافل شده‌ایم و این یعنی، هنر پنهان‌سازی و مدفون‌سازی سرمایه‌های فطری و وجودی کودک و نه هنر تربیت.

به عبارتی دیگر، اگر بخواهیم صادقانه و به‌دور از خود فریبی‌ها به نظاره عملکرد و بازده روشها و اقدامات تربیتی خود بنگریم، غالباً به این واقعیت تلخ دست خواهیم یافت که ما احتمالاً "راه را وارونه می‌رویم، تربیت را وارونه کرده‌ایم، روشها را جابجا کرده‌ایم و در نتیجه مجموعه عملیات درمانگری و اصلاح‌گری ما به جای اینکه به بهبودی و کمال متربی منجر گردد، به آسیب و خسارت او دامن زده است. "درون داده‌ها" با "برون داده‌ها" نه تنها همخوانی ندارد، بلکه رو در روی یکدیگرند. نه تنها همبستگی مستقیم ندارند، بلکه رابطه‌ای معکوس و وارونه به خود گرفته‌اند. "ثبّت" با "نتیجه" مغایر است. "محزک" با "پاسخ" متضاد است. مواد خام "ورودی"، با محصول "خروجی" در تعارض است. بدین معنی که در روشهای تربیتی خود، هدفی را تعقیب می‌کنیم که در عمل و در واپسین مرحله بازدهی و نمردهی چیزی جز تخریب و تضعیف آن هدف مورد نظر به دست نمی‌آید. اهداف و نیات نوشتاری و تبلیغی ما انتظاراتی را مد نظر دارد که بازده رفتاری تربیت شدگان، مغایر با آن می‌باشد.^۴

از قضا سرکنگبین صفرا نمود

روغن بادام خشکی می‌فزود

به همان میزان که برای اصلاح و درمان

می‌کوشیم، به همان میزان به تخریب‌ها و

آسیب‌ها افزوده می‌شود. هرچه برای تقویت



"صنعت" ^۳ جابجا کرده‌ایم و متربی را همچون شیئی فرض کرده‌ایم که برطبق قالب و طرح و برنامه‌ای که از بیرون و در ذهن خود برای آن در نظر گرفته‌ایم باید او را بسازیم و شکل دهیم. حال آنکه این عمل و این نوع دستکاری "تربیت" نیست، بلکه "صنعت" است، پروراندن نیست، بلکه "شکل دادن" است. درون پروری نیست، بلکه "برون‌سازی" است. "باطن پروری" نیست، بلکه ظاهر‌سازی است و در یک کلام تزیین درونی، اصالی و "جوهری" نیست، بلکه تربیت برونی، واسطه‌ای و عارضی است!

و کیست که نداند هر قدر ما صرفاً از بیرون، شخصیت کودک را تزیین کنیم، درون مایه‌های

گرایش مثبت تلاش می‌کنیم، به تقویت نفرت دامن می‌زنیم. هرچقدر برای جذب اقدام می‌کنیم، به "دفع" کردن بیشتر منجر می‌شود. هرقدر برای ایجاد هویت و یکپارچگی برنامه ریزی می‌کنیم، به بی‌هویتی و از هم پاشیدگی کمک می‌کنیم.

چرا به هراس نمی‌افزاییم؟ چرا اضطراب وجودمان را فراموش نمی‌گیریم؟^۵ چرا به خود و به روشهایی که به نام تربیت به کار می‌گیریم تردید نمی‌کنیم؟ چرا دست از جراحی‌های ناشیانه و دستکاری‌های تباه‌کننده برنمی‌داریم؟ چرا از تب تربیت باز نمی‌ایستیم؟ چرا از هرج و مرج در روش‌های تربیتی به وحشت نمی‌افزاییم؟ چرا از ناباب‌رویی و نازایی اقدامات خود به تعجب نمی‌افزاییم؟ چرا از تجویز نسخه‌های نامعلوم و داروهای غیرمجاز و اشتباهی اجتناب نمی‌کنیم؟ و چرا از این همه سوء مصرف داروها، سوء درمانگری‌ها و از این همه وارونگی و آسیب‌رسانی به هراس نمی‌افزاییم؟

چرا به هراس نمی‌افزاییم، هنگامی که به نتایج وارونه اقدامات خود واقف می‌شویم؟ و چگونه است که فیلسوفان و مربیان بزرگ به هراس می‌افتند و چگونه است که "مونتینی" فیلسوف و مربی قرن شانزدهم فریاد بر می‌آورد که: "آنچه درباره تربیت می‌دانیم خطرناک‌تر از آن چیزی است که نمی‌دانیم" و چرا ما به این خطر هوشیار نمی‌گردیم؟ به نظر می‌رسد که ما فقط به دنبال ارضای کاذب وجدان هستیم تا با یک سلسله نصایح و برنامه‌های صوری که به نام تربیت انجام می‌دهیم، رفع تکلیف کنیم و احساس آرامش نماییم، که به وظیفه خود عمل کرده‌ایم، بدون اینکه به نتایج و بازده این وظایف اندک نظاره‌ای داشته باشیم. ما بعضاً

فقط به فرایند تربیت مشغولیم، بدون اینکه به نتیجه و برآیند آن توجه داشته باشیم و به منزله شناگری هستیم که با تلاش و سرعت سرسام‌آور در جریان متلاطم و پیچ در پیچ امواج آب به شنا می‌پردازد، انرژی فراوان صرف می‌کند و هراز چندی فداکاری‌هایی را نیز از خود نشان می‌دهد. اما کافی است یک بار سر از آب بردارد و به بیرون و اطراف مسیری که پیموده بنگرد و ببیند که آیا از هدف دور شده و یا به آن نزدیک شده است؟ آیا وارونه می‌رود یا به راه می‌رود؟ و یا همچون ماشینی هستیم که در درون شن و ماسه فرو رفته است و ما برای بیرون آوردن آن در پشت فرمان نشسته، تنها مشغول فشار بر روی پدال گاز هستیم و در این "تلاش درجا" هم بتزین مصرف می‌شود و هم لاستیک‌های ماشین حرکت می‌کند و ساییده می‌گردد، ولی تنها چیزی که انتظار می‌رود باید صورت گیرد همان حرکت است که وجود خارجی ندارد. با این حال فردی که در داخل ماشین نشسته است گمان می‌کند که در حال حرکت است. کار ما در تربیت در غالب موارد شبیه همان شناگر یا راننده‌ای است که صادقانه و فعالانه تلاش و کوشش خود را انجام می‌دهد، اما در دست‌یابی به مقصد و نزدیک شدن به هدف موفق نیست.

پس چگونه است که اگرچه گاهی می‌دانیم این روشها، و این نصیحت‌های بی‌اثر چیزی جز وارونگی و آسیب‌رسانی را به دنبال ندارد، باز هم دست از تربیت آسیب‌زا نمی‌کشیم؟ و چگونه است که بر خلاف آنچه می‌دانیم عمل می‌کنیم، اما بر اساس آنچه ایمان داریم عمل نمی‌کنیم؟ حکایت آن داستانی است که بقیه در صفحه ۳۷

کاوه تیموری

مقدمه:

رشد و پویایی اندیشه و اعمال تربیتی والدین رابطه مستقیم با شکوفایی استعدادها و تحقق تربیت سالم و بهینه فرزندان دارد و جهان در حال تحول امروز در پاسخگویی به نیازهای زمان، راه را برای گسترش تعلیم و تربیت خانوادگی، بیش از پیش هموار نموده است. دستیابی به راههای ارتباط با خانواده، با توجه به شرایط و مقتضیات هر جامعه، ظرایف و دقایق خاص خود را طلب می‌کند. آموزش غیررسمی می‌کوشد که با درگیر کردن قشرها و

استمرار آموزش خانواده
در قالب طرح
"مدرسه اولیا"



مطبوعات است که به توسط سازمانهای مربوط تدارک دیده می‌شود، اما دلیل اساسی و پایه‌ای آن وجود انگیزه قوی پدران و مادران در ارتباط با این مسأله است. حال این سؤال مطرح می‌شود که این روحیه خود معلول چه عواملی است؟

پدران و مادران براساس تعلیم و تربیت و آداب و سنن خانوادگی، فرزندان خود را پرورش می‌دهند و آنها را برای نقش‌پذیری و قبول مسؤولیت اجتماعی در سطح جامعه آماده می‌کنند. با این حال همچنانکه اشاره شد، چرخ تغییرات نیز به سرعت در حال حرکت است و این تحولات سریع فاصله‌ای جدی بین افکار تربیتی والدین و انتظارات تازه فرزندان به دنبال داشته است. اولیاء این نیاز را با تمام وجود حس کرده‌اند و به این خاطر با اشتیاق در کلاسهای آموزش خانواده شرکت می‌جویند و از رهنمودها و شگردهای عملی و عینی خبرگان تعلیم و تربیت خانوادگی بهره می‌برند. حال برای آنکه یک مکان و یک نهاد تربیتی جامع به عنوان ظرفی برای محتویات آموزش خانواده وجود داشته باشد، مدرسه اولیاء به عنوان یک ضرورت مطرح می‌شود. با توجه به اینکه نقطه عزیمت برای شکل‌گیری چنین مکانی همان نیروی علاقه والدین است، در آن تأملی دوباره می‌کنیم و در نتیجه روحیات و علایق آنها را با امکانات و خدمات تربیتی و چگونگی خدمت‌دهی به بحث می‌گذاریم.

استفاده از نیروی علاقه و انگیزه در اولیاء سسی. ای. میس در کتاب "روانشناسی مطالعه" چنین می‌نویسد: «لازم نیست سیر جریانه‌های نیروی انسانی را تا سرچشمه‌های

طبقات مختلف جامعه، دریچه‌ای برای این ارتباط بازکنند. بر این اساس امروزه برنامه‌ریزان انجمن اولیاء و مربیان در اندیشه سامان بخشیدن به یک طرح تربیتی به نام "مدرسه اولیاء" هستند، که صد البته سامان‌دهی به این فکر، مستلزم زیرسازی لازم و ذکر ضرورت و اهمیت آن برای مسؤولان و اولیاء است.

چرا مدرسه اولیاء؟

از برپایی گسترده کلاسهای آموزش خانواده در سطح کشور، مدت مدیدی نمی‌گذرد. در خصوص اهمیت این دوره‌های آموزشی و فواید ارتباط مستمر با خانواده‌ها در جای دیگر بحث مختصری شده^۱ و در اینجا کوشش می‌شود جایگاه مدرسه اولیاء، به عنوان شکل توسعه یافته و جامع آموزش خانواده، جست‌وجو گردد.

سابقه تاریخی موضوع

مدار اصلی کلام در این مورد، آموزش غیررسمی بزرگسالان است که حول آن انتقال دانسته‌های تربیتی و بالا بردن سطح این دسته از اطلاعات و رهنمودهای عملی صورت می‌گیرد. اندیشه ایجاد مدرسه اولیاء سابقه‌ای بیش از ۶۰ دارد (اولین "مدرسه اولیاء" در سال ۱۹۲۹ در پاریس تأسیس شد)، اما ویژگیها و امکانات جامعه ما برای به وجود آمدن چنین نهاد تربیتی چیست؟

در شرایط امروزی، آموزش خانواده، با توجه به گره‌گشاییهای تربیتی آن از اهمیت زیادی برخوردار شده است. یک دلیل فرعی این امر رونق پیامهای آموزشی در رسانه‌ها و

نوجوانان و جوانان این است که در صدد دستیابی به ارزشهای جدید هستند، به استقلال خود اهمیت می دهند و در این راه از انرژی فراوان خود برای رسیدن به نگرش های تازه و تلقی های جدید استفاده می کنند. « دوره تحصیل برای آنان بره ای از زندگی است که از تعداد زیادی تجربه های کم و بیش به یادماندنی تشکیل شده است: تجربیاتی از همبستگی تا تعارض، از فرمانبرداری تا اقتدار و اعتراض، از احترام گزاردن به مقررات و اصول مدرسه تا زیر پا گذاشتن آنها. خلاصه در این نگرش، جوان به عنوان آزمودنی منفصل دستگاه تربیتی که بزرگسالان آن را ساخته و پرداخته و مهارش را کاملاً در اختیار داشته باشند، دیده نمی شود. او بیش از پیش به عنوان یک عامل فعال (که "کنشگر اجتماعی" نامیده می شود) ابراز وجود کرده، نماینده نسلی است که نظام ارزشهای مخصوص به خودش را دارد و می تواند انتخابهای متفاوت از اولیاء خویش داشته باشد و گاهی حتی با انتخاب آنان مخالفت کند. آنچه برای یک بزرگسال شکست است، برای جوانان گاهی تنها یک تجربه جالب است.^۴

چنین استنباط می شود که شکاف بین روحيات فرزندان و والدین رو به ازدیاد است. آیا باید در انتظار باشیم که به طرز خود به خود و معجزه آسا این شکاف از بین برود و یا اینکه آن را به دنیای مبهم و طولانی تجربه بسپاریم و در این راه زیان و ضررهای جبران ناشدنی را متحمل شویم؟ برای پر کردن این خلاء باید گام پیش نهاد و اولیاء را به شکل علمی و حساب شده به راهها و شیوه های مطلوب رفتار با فرزندان آشنا کرد. در قسمتی از گزارش نهایی کنفرانس آموزش بزرگسالان، با عنوان آموزش

نهایی آنها ردیابی کنیم. به عنوان نقطه آغاز می توان آن گرایشهای اشتقاقی و اکتسابی را که به "علاق" و "ذوقها" معروفند برگزید.^۳ بر این اساس و با در نظر گرفتن شرایط سنّی و روحی اولیاء، در نظر داشتن یک نظام آموزشی غیرمتمرکز باید پایه اصلی کار قرار گیرد. بنابراین خدماتی که در مدرسه ارائه می شود باید مبتنی بر علایق و انگیزه های اولیاء باشد، تا این امر ادامه آموزش را میسر سازد. وجود کتابخانه با قفسه های طبقه بندی شده اطلاعات از یک سو و به کارگیری مشاورین علاقه مند برای جهت دهی فعالیت تربیتی اولیاء از سوی دیگر، دو رکن اصلی برای تحقق چنین فکری است. به تجربه ثابت شده است که اولیاء با انجام حدس ها و داشتن پیش فرضهایی در مورد کلاسهای آموزشی، محتوای آن را بسیار دور از نگرش ها و علایق خود دیده اند و این امر باعث طرد آنها از کلاس شده است. این امر، یعنی بهره گیری از نیروهای اندوخته ذهنی و روانی اولیاء در امر آموزش، بسیار سرنوشت ساز است و بی تردید در نظر نگرفتن این نکته در حکم نادیده گرفتن نقش "فتراصلی" در حرکت یک ماشین می باشد.

تغییر ارزشها

یکی از پایه های نظری مهم در خصوص ضرورت تأسیس مدرسه اولیاء، تغییر ارزشهاست. مسائل خانواده و اولیاء طیف وسیع و متنوعی از روابط زناشویی و والدین را در بر می گیرد، و هر کدام از این موارد نیز در دل خود روابط فرعی و جزئی تری از تحصیلات گرفته تا روابط دوستی و دوستیابی فرزندان را به وجود می آورد. یکی از مسائل اساسی دنیای



بزرگسالان در جهان در حال تحول چنین می‌خوانیم:

"مردم تمام نقاط جهان لازم است که آموزش بزرگسالان را به‌عنوان امری عادی بپذیرند و دولت‌ها باید آن را جزء لازمی از برنامه‌های آموزشی خود در هر کشور به شمار آورند."^۵

نکته قابل توجهی که در ضمن تأمل در این زمینه حاصل شد، استقبال کشورهای توسعه یافته از آموزش غیررسمی بزرگسالان می‌باشد، به‌طوری که "در سال ۱۹۷۱ در کانادا... قریب به ۷۵۰ هزار نفر در دوره‌های آموزش بزرگسالان که از طرف معلمان مدارس متوسطه تأسیس شده بود شرکت کردند. موضوعهای درسی ارائه شده از چنان تنوعی برخوردار بود که کتابخانه شهر تورنتو ناچار شد دستگاه اطلاع دهنده خودکاری برای مراجعه کنندگان ابداع کند. طی همان سال سوندد برای بیش از ۲ میلیون نفر، یعنی تقریباً نیمی از جمعیت خود دوره‌های آموزش برای بزرگسالان را برقرار

کرد."^۶ بدین ترتیب چنین می‌نماید که در کشورهای توسعه یافته برداشت متفاوتی از اهمیت ساختاری آموزش بزرگسالان پا گرفته و این امر تا آنجا پرثمر جلوه می‌کند که به‌عنوان یک خدمت اصیل اجتماعی دنبال می‌شود.

واضح است که هدف از آوردن شواهد و مثال‌های فوق استفاده و بهره‌گیری از یک الگوی عاریتی نیست و باز اینکه اندیشه آموزش غیررسمی و تأسیس مدرسه اولیاء نیز یک فکر و نگرش تازه نمی‌باشد. تنها بر این نکته تأکید می‌شود که باید فکر و ابداع تازه و بدیعی ارائه کرد تا از این رهگذر نهادی به بوجود آید که برآمده از دل نیازها باشد و بطور خودجوش با اجزا و عناصر اجتماعی جامعه پیوند ناگسستنی برقرار کند.

حال اگر فرض کنیم که اهمیت و ضرورت مدرسه اولیاء با توضیحات مختصر بالا روشن شده باشد، باید این سؤال را پاسخگو باشیم که مدرسه اولیاء چه وظایفی را می‌تواند انجام دهد و کارکرد آن در جامعه و نظام تربیتی ما چه



خواهد بود؟ برای جوابگویی به این سؤال به موارد زیر اشاره می‌شود.

سامان‌دهی تربیتی جامعه

آموزش خانواده فرایندی است که ضمن آن امکانات تربیتی عام که بطور خودجوش در جامعه وجود دارد سازمان و تمرکز پیدا می‌کند. آنچه مسلم است جامعه و خانواده‌ها از نوعی امکانات تربیتی که حاصل مرور زمان و کسب تجربه‌های مختلف در فراز و نشیب زندگی است برخوردارند و در واقع آموزش خانواده نقطه شروع آموزش تربیتی نیست، بلکه نوعی تمرکز است که در قالب آن تجربیات علمی اولیاء در خصوص برخورد با فرزندان و با توجه به نیازهای جدید جامعه سامان‌دهی می‌شود. سامان‌دهی در این معنی متبلور است که دیدگاه‌های جزمی و فضا‌های فکری بسته و منجمد و همچنین تجربه‌های تکراری در

خصوص مسائل تربیتی دچار تحول و دگرگونی شود و توان‌های بالقوه و موجود از غنچه بستگی به شکفتگی و ثمردهی برسند. در حقیقت یک مدرس آموزش خانواده قوی باید این امکان را بیابد که توانایی‌های تربیتی مخاطبان خود را بشناسد و از بارزترین و موفق‌ترین آنها به‌عنوان الگوهای عملی و عینی درکار بهره‌گیرد. ملاحظه می‌شود که جوهره آموزش خانواده گرد محور فعالیتهای خودجوشانه تربیتی می‌چرخد، که به‌خاطر نتیجه‌گیری‌های مفید از آن در قالب اصول روان‌شناسی و تربیتی جدید براحتی جایگزین می‌گردد و از آن به‌عنوان یافته‌های کلاسیک می‌توان نام برد. هیچ چیز مانند تجربه‌های علمی موفق در آموزش خانواده بازخورد ندارد، و بسط و گسترش این تجربه‌ها که در موارد فراوان به نتیجه مطلوب رسیده، از وظایف اصلی و اهداف اساسی است که در قالب

والدین در ارتباط با مسائل خانواده کمک نموده، آنها را از هشیارهای فرهنگی و تربیتی برخوردار نمایند.

مدرسه اولیاء دنبال می شود، به طوری که تمام موارد فوق برای خود مکان مناسبی پیدا می کنند و خانواده ها در ارتباط با آنها قرار می گیرند.

مدرسه اولیاء مکانی برای مراجعه خانواده ها

اولیاء وقتی که در ارتباط با جایگاه و شخصیت فرزندان در خانواده و نقش و وظیفه خویش دچار مشکل می شوند، به چه کسی مراجعه می کنند؟ آیا حل تمام مشکلات تربیتی فرزندان تنها باید به مدرسه واگذار شود؟ کودکان در گردونه خانه و مدرسه، جامعه و گروه دوستان در حال حرکت اند و از سویی واقفیم که با یک برخورد به موقع و ارائه یک راه حل مناسب می توان بسیاری از مشکلات بعدی را پیشگیری کرد. تنوع مسائل مربوط به محیط خانواده آنچنان است که ما را از ذکر موارد و نمونه ها بی نیاز می سازد، ولی ما را نیازمند به مکان و فضایی مطمئن می کند که اولیاء برای حل مشکلات خود به آن مراجعه کنند. در واقع مدرسه اولیاء شکل جامعی از ارائه خدمات و فعالیت های تربیتی خواهد بود که یکی از آنها مشاوره و راهنمایی در زمینه مسائل خانواده است.

نتیجه گیری

در جمع بندی مطالبی که بطور اختصار بیان گردید باید اذعان داشت که هدف از تأسیس مدرسه اولیاء سازمان دهی و انسجام فعالیت های آموزش خانواده است که از این طریق با مهارت های اجتماعی چون شیوه های همسر داری، حل مشکلات رفتاری فرزندان و

لطفاً ورق بزنید

مدرسه اولیاء پایگاهی برای ارتباط صاحب نظران تعلیم و تربیت با پدران و مادران

طرح مسائل اساسی و ضروری از طریق یک تربیون عمومی، با توجه به ظرفیتهای متفاوت افراد یک جامعه، همواره مخاطره انگیز بوده است. از سویی مسوولین ناگزیر از دادن هشدارهای تربیتی و فرهنگی در سطح جامعه می باشند. برای اجتناب از آثار منفی این گونه مباحث، کلاسهای مدرسه اولیاء مکان مناسبی برای ارتباط مسوولان و خبرگان فرهنگی و تربیتی جامعه با پدران و مادران است. این ارتباط مستمر می تواند اولیا را در اجرای نقش های اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی آنها یاری رساند. باز باید خاطر نشان ساخت که رشد فرهنگ عمومی با رشد فرهنگی بزرگسالان رابطه مستقیم دارد.

عنوان کردن این مسأله به خاطر این است که دست اندرکاران مسائل فرهنگی و اجتماعی بارها از نبودن چنین فضاهای صمیمی یاد نموده و ضرورت آن را تذکر داده اند. چنانچه این مسأله در یک فضای طبیعی و صمیمی عملی شود، راه را به سوی "تغییر رفتار" باز خواهد کرد و هر کدام از مسوولان می توانند در خصوص یکی از وجوه آموزشی برای والدین، یا توجه به تجربیات زنده و عملی خود به عنوان مدرس در مدرسه اولیاء انجام وظیفه کنند و از این طریق به انباشت اطلاعات و تجربیات

صاحب‌نظران ، اندیشمندان ، اولیاء ، مریبان و علاقه‌مندان تعلیم و تربیت خانوادگی نظریات کارساز و پیشنهادهای مفید وسازنده خود را به برنامه‌ریزان آموزشی اعلام نمایند.

منابع

- ۱- تیموری ، کاوه ، «اهمیت آموزش خانواده و آثار مثبت آن» ، روزنامه اطلاعات ، ۲۲/۱۰/۷۳
- ۲- میس . سی . ای ، «روانشناسی مطالعه» ، ترجمه امیر فرهمند ، چاپ دوم ، نشر دانشگاهی ، صفحات ۲۲ و ۲۳
- ۳- کیوی ، ریمون و کامبهنود ، لـوکوان ، «روشهای تحقیق در علوم اجتماعی» ، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر ، چاپ اول ، انتشارات فرهنگ معاصر ، ۱۳۷۰ ، صفحه ۷۸
- ۴- توما ، ژن ، «مسائل جهانی آموزش و پرورش ، ترجمه دکتر احمد آقازاده ، نشر دانشگاهی ، ۱۳۶۳ ، صفحه ۷۲
- ۵- منبع بالا

نحوه برخورد با آنان و مواردی از این دست آشنا شوند. به‌طور مسلم این‌گونه فعالیتها برای غنا بخشیدن به زندگی معنوی خانواده‌ها یک ضرورت است. خلاصه اینکه فکر و اندیشه مدرسه اولیاء به‌طور خاص و آموزش بزرگسالان به‌طور عام در کشورهای پیشرفته دارای سابقه‌ای طولانی می‌باشد.

بی‌آنکه بخواهیم از مدرسه اولیا به‌عنوان مرکزی یاد کنیم که تمام مشکلات تربیتی والدین را حل خواهد کرد، تنها آن را به‌عنوان یک گام مؤثر و مفید پیشنهاد می‌کنیم که صد البته پایه‌ریزی بنیانی آن، مستلزم مشارکت فعال و تأمین ارکان اساسی برای تشکیل مدرسه می‌باشد.

به‌وجود آمدن این مدرسه فرصتی است برای انعطاف‌پذیری و بروز نیازهای محلی ، به‌طوری که اصول کلی با رهنمودهای سازمان مرکزی تعیین شود و با مقتضیات منطقه‌ای رنگ و بوی محیط را داشته باشد. شایسته است که

حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله ، *من وطلعات فرهنگی*

رمضان ماهی است که شما را به‌سوی ضیافت فدا فواندهاند و اهل کرامت گردیده‌اید. نفسهای شما در آن ماه ثواب تسبیح و ثواب شما ثواب عبادت دارد و عملهای شما در آن مقبول و دعاهای شما در آن مستجاب است. پس با نیت درست و دل‌های پاکیزه از فدا بخواهید که شما را بر روزه داشتن و تلاوت قرآن در آن ماه توفیق دهد.

وسایل الشیخه ، جلد ۴ ، صفحه ۲۲۷



شمس‌الدین تبریزی در احوالات عده‌ای گفته است که :

”گفت : می‌دانم که بداست ، اما نمی‌توانم ، با دل بر نمی‌آیم .“

”این چگونه سخن باشد؟ می‌دانم که این دریا غرق‌کننده است ، خود را در آن می‌اندازم . یا این آتش سوزنده است ، یا این چاهی است صدگز ، یا این سوراخ مار است ، یا این زهر هلاهل است ، یا این بیابان مهلک است ، می‌دانم ، اما می‌روم ! مرو! چون می‌دانی ! پس نمی‌دانی ، چه گونه دانش باشد؟ این عقل بود؟ چگونه این را دانش و عقل شاید گفتن؟“^۶

پی‌نوشتها:

۱- بارها شده است هنگامی که پدر و مادر، فرزند خود را برای درمان اختلال روانی او نزد روان‌شناس یا مشاور می‌برند، خود اذعان می‌کنند که : مشکل فرزندشان از هنگامی بیشتر و شدیدتر شده است که به دنبال راه‌حل درمانی او بوده‌اند و همه روشها و توصیه‌هایی را که به آنها ارائه شده به کار بسته‌اند، اما مشکل فرزند آنها روز به روز شدت یافته است و دیگر هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید!!

۲- تربیت بچه‌ها غالباً بی‌رونی است، یعنی صرفاً به‌واسطه کنترل منابع بیرونی (تشویق و تنبیه) صورت می‌گیرد و انگیزه‌های درونی، خودیابی‌ها و خود رهبری‌هایی که باید توسط مربی ایجاد گردد، فرصت بروز و ظهور نمی‌یابد.

۳- بنگرید به سلسله مقالات ”فطرت از دیدگاه قرآن و فلسفه“، اثر استاد شهید مطهری، نشریه رشد معارف اسلامی ، شماره ۲۵ پاییز ۱۳۷۴

۴- آنچه در قالب اهداف آشکار و روشهای مرسوم و معمول برای آموزش و پرورش کودکان انجام می‌دهیم ، با آنچه در قالب اهداف پنهان و کارکردهای غیرمستقیم و غیررسمی آن حاصل می‌شود، متفاوت است .

۵- در واقع هر قدر علم و دانش یک فرد نسبت به مسائل تربیتی افزایش یابد، خوف و اضطراب او زیادتر می‌شود.

۶- مقالات شمس، شمس‌الدین محمد تبریزی، ویرایش متن : جعفر مدرس صادقی ، صفحه ۲۶۹- انتشارات نشر مرکز، ۱۳۷۳